

تاریخ علم، دوره ۱۸، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ص ۳۲۹-۳۵۰

خراج، ویرانی، آبادانی در نظام حقوقی و اقتصاد آبادانی در ایران و الزامات فنی و بازتاب فرهنگی آن، بر پایه متون کهن پارسی

مهدی گلچین عارفی*

دکتری تاریخ تحلیلی و تطبیقی هنر اسلامی

mahdi.g.arefi@gmail.com

یعقوب آژند

استاد، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

yazhand@ut.ac.ir

(دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۷، پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۴)

چکیده

نظام دیوانی حاکم بر ایران از راه‌های گوناگون با عمارت و آبادانی نسبت می‌یافت. از اجزای این رابطه جز اندکی نمی‌دانیم. اما یکی از مجراهای ارتباط دیوان با عالم معماری مفهوم خراج و ضوابط حاکم بر خراج‌ستانی بود. خراج نسبتی با درآمد ملک داشت و درآمد ملک وابسته به میزان آبادی و ویرانی آن بود. اصولاً از ویرانه‌ها خراج نمی‌ستانده‌اند. اجرای این قانون ساده ملزومات فنی و مقدماتی داشت. باید آمار از املاک کشور می‌داشتند که در آن آباد و ویران از هم تفکیک شده باشد. اما در ایران اوضاع املاک متغیر و عوامل ویرانی پیوسته در کار بود. آبادی به ویرانی می‌افتاد و ویرانه‌ها آباد می‌شد. پس پیمایش‌های پی‌درپی و دیوان مساحی عریض و طولی لازم بود با کثیری مساحان آموخته. عده‌ای به هوای معافیت و تخفیف، ملک خود را ویرانه نشان می‌دادند. از این رو تشخیص آبادانی و ویرانی از مسائل کلیدی نظام دیوانی بود. حکومت باید خبرگانی تربیت می‌کرد تا ویرانه‌ها را بشناسند و حساب‌ها را نو کنند. گذشته از این حکومت برای تشویق مردم به آباد کردن ویرانه‌ها، خراج را از ویرانه‌ای که آباد می‌شد بر می‌داشت. این معافیت‌ها هم ضوابط دقیق و محاسبات ویژه‌ای داشت. نو کردن حساب ویران و آبادان و اعمال معافیت از اصلاحات مهم نظام دیوانی به حساب می‌آمد؛ اصلاحاتی که در اسطوره و تاریخ ایران سابقه دارد. در دوره‌های تنگی، خراج عامل ویرانی بود و طلب خراج از زمین‌های بی‌محصول مردم را از آبادی‌ها می‌رانند. رابطه خراج و ویرانی و نسبت مستقیم زندگی مردم با آن سبب شده است این دوگانه در فرهنگ ایرانی جایی باز کند و به آثار سخن‌گویان فرهنگ ایرانی راه یابد؛ آن‌چنان که تمثیل «خراج

و ده ویران» بارها برای انتقال مفاهیم تغزلی و عرفانی به کار رفته است. در این مقاله با تکیه بر متون سده‌های چهارم تا هشتم هجری در پی یافتن صورت‌های مختلف رابطه دو مفهوم خراج و ویرانی و الزامات فنی آن خواهیم بود. اخباری که از این متون به دست می‌آید در شناخت نظام حقوقی معماری در ایران سده‌های میانه اسلامی به کار خواهد آمد؛ عرصه‌ای که تا کنون بیش و کم تاریک مانده است.

کلیدواژه‌ها: آبادانی، تاریخ اقتصادی ایران، خراج، معماری ایران، نظام حقوقی آبادانی، ویرانی

درآمد

خراج، در معنای گسترده آن، مالیات زمین است. در باره خراج و تاریخ و احکام فقهی آن در دوره اسلامی بسیار نوشته‌اند؛ از رساله‌های کهن که برخی از آنها با نام الخراج هنوز در دسترس است تا پژوهش‌های تازه در جزئیات و تاریخ این موضوع. این نوشته‌ها شامل احکام خراج در عصر فتوحات و پس از آن و خراج زمین‌های مسلمانان و نامسلمانان و شیوه‌های گوناگون محاسبه خراج و تناسب هر محصول کشاورزی با میزان خراج و مجموعه اصطلاحات دیوان خراج و موضوعاتی مانند آن است (نک: ابریشم‌کار و دیگران، «خراج»). از همان تعریف کوتاه مقدماتی خراج، مالیات زمین، پیداست که این موضوع ناگزیر پیوندی با مقوله آبادانی خواهد یافت. در متون و پژوهش‌های پیش‌گفته هم اشاره‌های پراکنده‌ای به رابطه خراج و آبادانی و ویرانی به چشم می‌آید. اما تاکنون نفس این رابطه، که اشاره‌هایی به جزئیات فنی آن در متون برجاست و از قضا بازتاب قدرتمندی در فرهنگ ایرانی داشته است، به استقلال موضوع پژوهش قرار نگرفته است. اینجا با تکیه بر متون کهن پارسی، به نسبت نظام خراج با مقوله آبادانی و ابعاد گوناگون این رابطه در ایران خواهیم پرداخت. این مقاله دریچه‌ای است به نظام حقوقی آبادانی و زیرساخت‌های معماری در ایران.

پرسش‌هایی که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت اینهاست: نظام خراج چگونه بر آبادانی و ویرانی در ایران اثر داشت؟ به بیان دیگر، رابطه خراج و ویرانی و آبادانی چه صورت‌هایی می‌پذیرفت و از منظر تاریخ اجتماعی چه بازتابی در فرهنگ ایرانی داشت؟ و اینکه متون کهن پارسی بر فهم ما از رابطه خراج و آبادانی چه می‌افزایند؟ برای پیگیری این پرسش، با توجه به گستردگی متون تاریخی ناظر بر خراج، منابع پژوهش را به متون کهن پارسی محدود کرده‌ایم؛ منابعی که گاه ارتباط آشکاری هم با این موضوع ندارد و به همین سبب تاکنون به این چشم به آنها ننگریسته‌اند. اما شواهد موجود در همین منابع، از منظر فرهنگی، بازتاب اثر قدرتمندی است که مقوله‌ای دیوانی می‌توانست بر ذهنیت ایرانیان داشته باشد. گستره منابع مقاله چنین متونی را در بر می‌گیرد: تاریخ‌های عمومی مانند تاریخنامه طبری و زین‌الآخبار گردیزی؛ تاریخ‌های محلی مانند تاریخ بخارا و تاریخ قم؛ پندنامه‌هایی مانند سیاستنامه نظام‌الملک و نصیحة الملوک غزالی؛ مجموعه اسناد و نامه‌های کهن مانند عتبة الکتبه؛ و حتی منظومه‌هایی مانند شاهنامه فردوسی و مثنوی مولوی. شواهدی که در این موضوع از متون پیش‌گفته به دست می‌آید،

در چند دسته می‌گنجد: سابقه اسطوره‌ای خراج؛ مسأله تشخیص ویرانی از آبادانی؛ مسأله مساحی و به‌روز کردن دفاتر؛ ویرانه‌نمایی؛ خراج ضامن آبادانی؛ خراج مسبب ویرانی؛ و معنای استعاری «خراج ویرانی» در فرهنگ ایرانی. مطالب مقاله حول همین دسته‌بندی شواهد تنظیم شده است.

خراج و ویرانی و آبادانی

آن‌چنان که از شواهد موجود در متون بر می‌آید، در نظام دیوانی ایران، آبادان و ویران، و البته تمایز این دو، از مفاهیم اساسی بوده است. بخشی از درآمد دستگاه حاکم از مالیاتی بود که به نام‌های گوناگون از مردم می‌گرفتند و میزان این مالیات‌ها با ارزش‌داری و درآمد نسبتی داشت. هرچه آبادی و محصول بیشتر بود، خراج و عایدی حکومت هم بیشتر می‌شد و تلاش حاکمان، دست‌کم حاکمان راست‌کردار، بر آن بود که با آباد نگاه داشتن کشور درآمد خود را افزایش دهند. سابقه این آموزه به تاریخ اسطوره‌ای ایران باز می‌گردد؛ آن‌چنان که در اندرز منوچهر به کارداران ایران زمین چنین آمده است:

و شما که کاردارانید بر این رعیت داد کنید و ستم نکنید که این رعیت سبب خورش و طعام و شراب من است و شما هرگاه داد کنید، این رعیت و جهان آبادان دارید، خراج من زودتر حاصل آید و روزی‌ها به شما بیشتر رسد و هرگاه که بیدادی کنید و ستم کنید، رعیت دست از آبادانی بدارد و جهان ویران شود و خراج من تأخیر شود و روزی‌های شما نیز تأخیر شود (طبری، ۱/۲۶۱-۲۶۲).

آنچه در این اندرز روشن است رابطه‌ای است میان سه مفهوم داد و آبادانی و خراج؛ هرچه حاکمان دادگرت‌تر، کشور آبادان‌تر و هرچه کشور آبادان‌تر، خراج بیشتر و دولت تواناتر. آبادانی کشور در گرو کارکرد درست این چرخه بود، اما آن‌چنان‌که از متون بر می‌آید فقط در دوره اصلاحات کلان و حاکمان بسیار خوشنام بود که چنین اوضاعی برقرار می‌شد. هرگاه پادشاهی و سلطانی چنین کرده به دادگری مثل شده است. حاکمان و عاملان ستمگر با تحمیل خراج سنگین مردم را از کشت و کار بیزار می‌کردند و این سبب رانده شدن مردم از زیستگاه‌ها و به ویرانی افتادن آبادی‌ها می‌شد و این خود مایه کاستی خراج بود. در این چرخه، کشور هرچه بیشتر در گرداب ویرانی فرو می‌رفت. به نوشته غزالی در نصیحة الملوک،

مردمان با جور و ستم پای ندارند و شهرها و جای‌ها ویران شود و مردمان بگریزند و به ولایت دیگر شوند و آبادانی‌ها ویران شود و پادشاهی به نقصان افتد و دخل کم شود و گنج تهی گردد و عیش بر مردمان پژمرده گردد (۴۸).

برای اجرای این سیاست، ابزارهایی حقوقی لازم بود؛ ابزارها و ضوابطی که از منظری در دایره نظام حقوقی معماری و آبادانی می‌گنجد. در متون کمتر به صراحت به این موضوع پرداخته‌اند و مسیر شناخت نظام‌های حقوقی معماری کم‌وبیش مسیری ناپیموده است. اما از مجموعه شواهد می‌توان به فضای عمومی حاکم بر نظام خراج‌ستانی ایران سده‌های میانه اسلامی روزنی‌گشود. مجموعه این ضوابط بیش از هر چیز ناظر بر یک نکته اساسی است: تمایز میان ویران آبادان.

تشخیص آبادی از ویرانی

سنجش میزان دارایی و درآمد، یا آن‌چنان‌که می‌گفتند «ارتفاعات» املاک، و محاسبه مالیات با متولیان دیوان خراج و مستوفیان بود. این کار همان اندازه که در بقای ملک اساسی و حیاتی بود، پیچیدگی هم داشت و سرشار از ظرائف بود. از اصول و راه‌ورسم و جزئیات خراج‌ستانی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران جز اندکی نمی‌دانیم و دانش ما از دوره‌های مختلف تاریخی و عرصه‌های جغرافیایی گوناگون برابر نیست.^۱ اما یک نکته به تصریح متون روشن است و آن اینکه ویرانی و آبادانی از مفاهیم کلیدی منظومه خراج و خراج‌گزاری در ایران بوده است؛ در همه دوره‌ها و در همه صفحات کشور. ساده‌ترین بیان این نکته آن است که در نظام‌های درست و کارا، مالیات و خراج از زمین‌های آباد به دست می‌آید؛ نه از ویرانه‌ها. این گزاره روشن بارها در متون آمده و در قالب کنایه و استعاره نیز به زبان پارسی‌گویان راه یافته است.

در سرزمینی که انواع و اقسام عوامل ویرانی همواره در آن در گردش بود و آباد ماندن هر آبادی افزون بر خواست و همت مردمان به اوضاع آسمان و زمین و تاختن و نتاختن یغماگران بستگی داشت، آبادی‌ها پی‌درپی به ویرانی می‌افتاد. گویا در این اوضاع کمینه دادگری حاکمان این بوده که از زمین‌های ویران خراج نستانند. علل این تخفیف‌ها هم، هم‌چون علل و اسباب ویرانی، پرشمار بود. در اندرز منوچهر از خشک‌سالی گفته‌اند:

۱. شاید بهترین مطالعه در این موضوع همچنان کتاب مالک و زارع در ایران باشد، نوشته آن لمتون؛ به‌ویژه فصل دوم این کتاب: «اداره کردن درآمدهای مملکتی».

حق ملک بر رعیت آن است که ... اگر سالی از آسمان باران نیاید که کشت‌ها بر دهد، آن سال خراج از ایشان بیفگند و اگر دیگر سال نیز خراج نباید خواستن، هم نخواهد تا ایشان بدان عمارت کنند و آن‌گاه نیز که خراج خواهد، چنان خواهد که ایشان تباہ نشوند (طبری، ۲۵۹/۱).

یا اینکه به گواهی تاریخ بخارا (۴۶)، در گذر زمان بعضی زمین‌های این شهر به آب غرق شده بود. سلطان خراج از آن مواضع برداشت. اگر آفتی هم به کشت می‌افتاد خراج برمی‌داشتند که «آفت رسیده را غم باج و خراج نیست». ^۱ در یکی از مکتوبات محفوظ در عتبه الکتبه (۱۲۴) سخن از درخواست معافیتی است به سبب «بلاهای آسمانی و زمینی از صاعقه تگرگ و سرمای نه‌به‌وقت و گذر لشکر گوناگون و خرابی‌های کاریزها». موضوع این نامه نعل‌بهاست و نشان می‌دهد پای این‌گونه معافیت‌ها و تخفیف‌ها به انواع اموالی که سلاطین و امیران طلب می‌کردند کشیده می‌شد. نعل‌بها پولی بود که اهالی به سپاهی می‌پرداختند که از ولایت‌شان می‌گذشت. با دادن نعل‌بها از گزند گذرندگان در امان می‌ماندند. این مکتوب خطاب به امیر سلجوقی ناشناسی نوشته شده که نویسنده او را پهلوان جهان می‌خواند. سپاه این جهان‌پهلوان به سبزواری نزدیک می‌شده و محصول سبزواری به چندین سبب در کاستی بوده است. مردم، نگران از نعل‌بهایی که امیر خواهد خواست و ایشان نخواهند داشت، در مانده نویسنده نامه را، که نزد امیر اعتباری داشته، به پایمردی می‌خوانند تا بلکه تخفیفی بگیرند یا پرداخت نعل‌بها را به زمانی دیگر بیندازند.

بلاهای آسمانی و زمینی از صاعقه تگرگ و سرمای نه‌به‌وقت و گذر لشکر گوناگون و خرابی‌های کاریزها افتاده است که شرح آن دراز کشد و رنج دل مستمعان انجامد. آن بهتر که بیشتر از این دردسر ندهم و خویشتن را در معرض آنچه می‌دانم که گویند نهم و سخن با این آرم که مقصود است: شک نیست چون موبک عالی خداوندی جهان‌پهلوانی، دام عالیاً، نزدیک است، بر رعایا واجب باشد که خدمتی گویند و به طاقت خویش بکوشند. اما «ربنا و لا تُحْمَلْنا ما لا طاقتَ لنا به» با یاد می‌دهند و در مقام تضرع ایستاده‌اند و توقع می‌کنند که خداوند، تقریباً الی الله را، حال ایشان در خلوت به سمع اشرف مخدم، اسمعه الله السممار، رساند و درخواهد تا ایشان را از گذر لشکر صیانت فرماید تا نعل‌بها

۱. نظیری نیشابوری (درگذشته ۱۰۲۱)، از امثال و حکم دهخدا، ۴۰/۱.

و رسم خدمتی هر کجا مقام افتد ترتیب کنند و برسانند و بر حسب امکان، شرط آن خدمت به جای آرند.

گذشته از شاهی که از اندرز منوچهر آمد (که نشانه سابقه اسطوره‌ای این مفهوم است)، آن‌چنان‌که در ترجمه پارسی تاریخ طبری آمده، سابقه تاریخی در نظر آوردن آبادی و ویرانی به آغاز بنای رسم خراج در ایران می‌رسد. در این متن، بانی رسم خراج را قباد ساسانی دانسته‌اند. گویا رسم تازه خراج نوعی وحدت رویه ایجاد می‌کرد و مردم را از بار مالیات‌هایی که به نام‌های گوناگون می‌گرفتند می‌رهاند. پیش از آن، حکومت کسری از محصول را از مردم می‌گرفت که نسبت به محل و امکانات زمین متفاوت بود؛ مثلاً جایی یک‌دهم بود (عشر) و جایی یک‌پنجم (خمس). اما افت و خیز کشت و کار سبب می‌شد حکومت درآمد ثابتی نداشته باشد. از سوی دیگر با افزایش محصول سهم حکومت بیشتر می‌شد و این مایه دلسردی رعیت بود. اما خراج هر واحد زمین، البته زمین‌های آباد، ثابت بود. درآمد حکومت نسبتاً مشخص بود و رعیت هم با کشت بیشتر به خود سود می‌رساند و از طمع دیوان در امان بود. به همین سبب نفس نهادن اساس خراج را در شمار اصلاحات مهم دودمان ساسانی آورده‌اند. برای نهادن رسم خراج لازم بود مساحت کشور و املاک هر مالک را بدانند تا به تناسب مساحت املاک خراجی مقرر کنند. پس در روزگار قباد، کاری بزرگ آغاز کردند که مساحت کردن «همه مملکت او» بود.

پیش از قباد خراج نبود، مگر ده‌یک و پنج‌یک و چهاریک. و جای بود که بیست‌یک بستندی. بر مقدار آبادانی و ویرانی زمین بود و نزدیکی و دوری آب. قباد بفرمود تا همه مملکت او را مساحت کردند تا خراج برنهند و عشر و خمس و ربع بردارند. چون مساحت آغاز کردند، قباد بمرد و اندر وصیت بفرمود مر نوشروان را که این مساحت تمام کن و خراج برنه و مردمان را از سختی ده‌یک و پنج‌یک و چهاریک برهان (طبری، ۱/۶۶۰).

وقتی انوشروان بر تخت نشست و ایرانشهر را آرام کرد، بر سر کار ناتمام قباد آمد.

[نوشروان] به آبادانی جهان مشغول شد و به داد کردن. و خراج بر حد عراق وی نهاد و پیش از انوشروان ده‌یک بستندی تا پنج‌یک و شش‌یک، چنان‌که رسم آن شهر بودی... قباد خواست که این رسم برگردد و عدل بنهد، و آن وقت آن

عدل بود اکنون بیدادی است. و هر سالی زمین پیمایند و هر کجا آبادانی است خراج برنهند و هر کجا ویرانی است نستانند (همان، ۷۳۸/۲).

چون انوشروان به پادشاهی بنشست بفرمود که آن مساحت که قباد وصیت کرده بود بکنید تا خراج برنهند و ده یک برخیزد و رعیت را آسودگی بهتر بود. پس آن مساحت را تمام کردند و آن را جریده کردند به عدد زمین‌های آبادان که اندر پارس و عراق بود، و به رسن پیمودند تا چند جفت^۱ آید. و به هر جفتی زمین، درمی خراج بر نهاد و یک قفیز غله که از آن جای آید (طبری، ۷۳۹/۲).

پس انوشروان روزی را معین کرد تا این نظام تازه را برای زمین‌داران و آنان که خراج از آنها ستاندنی بود روشن کند. در این انجمن نیز باز سخن ویران و آباد به میان آمد.

و روزی میعاد کرد که بر درگاه وی گرد آیند تا وی این حدیث‌ها بر ایشان عرضه کند و این خراج‌ها بر ایشان نهد. پس روز میعاد همه را بار داد ... و خطبه کرد ... پس مردی از میان مردمان بر پای خاست، نه از مهتران، و کس او را نشناخت، و گفت «یا ملک ... بر زمین آبادان خراج نهی، فردا پس از این زمانه آن زمین ویران شود و آن خراج بماند، و بر مردی خراج نهی و بمیرد، آن خراج بر زمین‌های خراب بماند و بر هر فرزندی آن وی بماند». انوشروان گفت «ای ابله نادان! نادانی که همی چه می‌گویی. هر سالی آن زمین‌ها را همی پیمایم و هر چه ویران است خراج از وی برگیرم (طبری، ۷۳۹/۲-۷۴۱)

پس حکومت ناچار بود پیوسته آمار بایر و دایر را نو کند. رای کمال‌گرایانه انوشروان این بود که «هر سال» زمین‌ها را پیمایند و ویرانه‌ها را جدا کنند. اصل مساحت کردن سراسر ایران شهر خود کاری عظیم بود؛ چه رسد به پیمایش سالانه. لازمه این پیمایش سالانه، اگر به حقیقت برنامه انوشروان این بوده باشد، دستگاه مساحی مفصلی است با مساحان بسیار. دستگاهی لازم بود که پیوسته در کار تربیت مساحان تازه باشد. شاید منابع طبری جزئیات بیشتری از این ماجرا در بر داشته که ما از آن بی‌خبریم. اما سرسخی چون «به رسن پیمودند» نشانه آن است که این منابع از بیان شیوه اجرای قوانین انوشروان خالی نبوده است. به هر حال این کاری نبود که هر حکومتی از عهده آن بر نمی‌آید. در عمل، آمدن و رفتن حکومت‌ها سبب می‌شد ویرانه‌ها وارث خراج زمین‌های آباد شود.

۱. جُفت واحد مساحت است به معنای زمینی که یک جفت گاو نر در روز شخم توانند زد (لغت‌نامه دهخدا). به مالیاتی که بر همین واحد زمین می‌بستند نیز جفت گفتند. «رسم جفت» از مفاهیم اصلی نظام مالیاتی دستگاه عثمانی شد (نک: دانشنامه جهان اسلام، ذیل «جفت»).

خراج، ویرانی، آبادانی.../۳۳۷

به همین سبب، نو کردن حساب ویران و آباد، پس از دوره‌های غفلت، از اصلاحات مهم در کار دیوان بود و نشانه به سامان آمدن اوضاع ملک. شواهد این‌گونه پیمایش‌های گاه و بی‌گاه کم‌وبیش از سراسر گذشته ایران در دست است. گردیزی در سده پنجم، در ماجرای دودستگی پدریان و پسران خاندان غزنوی، در شرح دوران کوتاه سلطنت محمد بن محمود غزنوی، توجه او به تناسب خراج و خرابی را نشانه رعیت‌نوازی او دانسته است؛ سیاستی که باعث سامان یافتن ملک و شادی و ارزانی شد.

و پس اندر جراید و دفترهای نواحی بفرمودند تا نگاه کردند و هر جای که خراب بود، و به سبب خراج آن بر خداوندان جای رنج بود، آن خراج را نظر کرد و رعایا را تألف کرد و بفرمود تا در خزینه را بگشادند و همه حشم و لشکریان را از وضع و شریف^۱ و مجهول و معروف خلعت و صله بداد... و کارهای ولایت بگشاد و عیش بر مردمان خوش گشت و نرخ‌ها ارزان شد و لشکری و بازاری به یک‌بار مسرور گشتند (گردیزی، ۲۸۰).

گزارش گردیزی از نیمه نخست سده پنجم است. اما پیداست این چرخه پایدار ویرانی و نسبت آن با خراج همواره گریبان‌گیر دستگاه مالیاتی ایران بوده است. گزارش اعتمادالسلطنه تصویر روشنی از این امر به دست می‌دهد و در کنار آنچه از گردیزی آمد و درباره اصلاحات غازی در آستانه سده هشتم خواهد آمد، نشان می‌دهد شاید این نکته کم‌وبیش به سراسر گذشته ایران تعمیم‌پذیر باشد.

چون سوانح ویرانی و آبادانی هیچ وقت در یک نقطه قیام علی‌الدوام ندارد و غالباً احوال ضیاع و مستغلات مابین صعود و هیوط است، لاجرم اخذ خراج نیز، که دایر مدار عمارت و ترقی ملک می‌باشد، بر اختلاف خواهد بود. از این رهگذر، مکشوف خاطر خطیر مرحمت تخمیر گردید که حال بسیاری از بلوکات و آکاه^۲ و قری و قصبات چند مملکت از قلمرو پادشاهی لایتناهی مابین افراط و تفریط افتاده است. حکام به موجب دستورالعمل قرن‌های گذشته از ملک عامر مالیه حالت بایر می‌طلبند و از ده ویران خراج مزرعه آبادان می‌ستانند. پس حکم‌های متواتر صادر گردید تا اشخاص امین با بصیرت و تمیز

۱. «وضع و شریف» ترکیبی است به معنای کس و ناکس؛ دارا و ندارد؛ پُرمايه و بی‌مايه (نک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «وضع»)

۲. آککا در اصل مغولی است. به معنای بوم و زمین (لغت‌نامه دهخدا).

به نوبت‌ها بر سر مستغلات و مزارع آن ممالک رفته از روی تحقیق عوارض و مالوجهات^۱ هر جا را ممیزی کردند و در تحت تسویه و تعدیل آوردند (اعتماد السلطنه، ۱۷۷).

از این نوشته اعتمادالسلطنه نکته دیگری هم به دست می‌آید و آن این است که برای سامان یافتن کار خراج، باید «اشخاص امین با بصیرت و تمیز» را، که شاید بتوان آنها را ویرانه‌سنج دانست، به سنجش روستاها و املاک فرستاد. از معیارهای محتمل و عینی این خبرگان و امینان در تشخیص عامر از بایر خبری در دست نیست. اما پیداست معیارهایی در کار بوده که کمینه آن سنجش عایدی مادی و حجم محصولات املاک است. این خبرگان باید در شناخت امکانات بالقوه زمین هم دستی و چشمی می‌داشتند. خاک و منابع آب را می‌شناختند. از حال تأسیساتی مانند بند و کاریز سر در می‌آوردند. حتی خبرگی در این کارهای میدانی را از مهارت‌های لازم کار دفتر و دیوان می‌دانستند (ابن قتیبه، ادب الکاتب، ۱۲-۱۳).^۲ اعتمادالسلطنه از اصلاحات دوره ناصرالدین‌شاه سخن می‌گوید، اما گویا فرستادن این کارشناسان هم از اصول رایج و همیشگی کار دستگاه خراج در ایران بوده است؛ یا دست‌کم در دوره‌های رونق ملک و ملوک‌داری چنین بوده است. حتی در تاریخ شبه‌اسطوره‌ای شاهنامه نیز پای این ویرانه‌سنان به میان آمده است. فردوسی در شرح روزگار روشن اردشیر بابکان، از «کاراگهان» خردمند و بیداری یاد می‌کند که وظیفه‌ای داشته‌اند درست مشابه همین «اشخاص امین با بصیرت و تمیز» در دستگاه ناصری:

فرستاده بودی به گرد جهان / خردمند و بیدار کاراگهان / به جایی که بودی ز مُستی^۳
خراب / و گر تنگ بودی به رود اندر آب / خراج اندر آن بوم برداشتی / زمین کسان خوار
بگذاشتی / گر ایدون که دهقان بُدی تنگ دست / سوی نیستی گشته کارش ز هست، /
بدادی ز گنج آلت و چارپای / نماندی که پایش برفتی ز جای / ز دانا سخن بشنو ای
شهریار / جهان را برین گونه آباد دار^۴

۱. گویا اصل این اصطلاح «مال و جهات» باشد که شامل دو نوع عایدی املاک است: از نقد و محصولات (نک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «مال»). در فرهنگ معین جهات را به معنی مالیاتی که بر صنایع تعلق می‌گرفته هم آورده‌اند.

شاید «بهره مال و متوجهات دیوانی» که در تاریخ مبارک‌غازانی (۳۰۷) آمده، صورتی از همین اصطلاح باشد.

۲. نیز ابن قتیبه می‌نویسد، نزد عجم، کاتبی که اینها را نمی‌دانست ناقص بود: «کان ناقصاً فی حال کتابته».

۳. مُستی شکوه و ناله باشد (لغت‌نامه دهخدا).

۴. شاهنامه فردوسی، چاپ خالقی، ۲۲۳/۶، بیت ۴۱۵-۴۲۰.

خراج، ویرانی، آبادانی.../۳۳۹

فردوسی این شیوه کار اردشیر را راز آبادی جهان می‌داند و شهریار زمان خود و شهریاران مخاطب سخنش را به پیروی از آن دعوت می‌کند.

این وسواس در تشخیص ویران و آباد همه بدان سبب بود که به گفته اعتمادالسلطنه کم‌وبیش در سراسر ایران زمین «سوانح ویرانی و آبادانی هیچ وقت در یک نقطه قیام علی‌الدوام ندارد». آبادی و ویرانی چنان به هم آمیخته بود که دیوان را به کسانی نیاز می‌افتاد که پیوسته در سنجش املاک باشند. این آمیختگی بدان معنی بود که گاهی حتی نمی‌توانستند آبادان را از ویران تمیز دهند. به همین سبب برای سنجش اندازه روستاها و بلوکات گاهی مجموع آباد و ویران آن را در حساب می‌آوردند؛ هرچند اگر پادشاه و مستوفیان دادگر بودند، خراج را فقط از بخش آباد می‌ستاندند. نرشخی در سخن از یکی از آبادی‌های بخارا چنین گفته است:

اسکجکت کندی^۱ بزرگ دارد و در وی مردمان توانگر بوده‌اند و سبب توانگری ایشان کشاورزی نبوده، از بهر آنکه ضیاع آن دیهه، ویران و آبادان آن، به هزار جفت نرسیده است و مردمان او همه بازرگان بوده‌اند (نرشخی، ۱۸).

گویی نرشخی با این بیان شرح خود را تا حدی از بند زمان رها نموده است. از این سخن چنین بر می‌آید که، گرچه همیشه آبادان و ویران در کاستی و فزونی است، مجموع ویران و آبادان ده بیش و کم ثابت است، یا دست‌کم در بازه زمانی فراخ‌تری ثابت است. خواننده آشنا با اوضاع آبادی‌های ایران با این بیان تصور درست‌تری از اندازه آن آبادی به دست می‌آورد.

ویرانه‌نمایی

این تغییرات پیاپی سبب می‌شد عده‌ای عایدات ملک خود را کمتر از واقع بنمایانند. این یا از فساد مستوفیان بود یا از تمایل مالکان به فرار از خراج؛ فرار از خراج با نوعی «ویرانه‌نمایی». شاهی از این مطلب در تاریخ بخارا آمده است.

ابواسحاق ابراهیم اندر آمد. امیر اسماعیل سامانی او را گفت «یا اباسحاق تو را هر سال از این ضیاع چه قدر گندم حاصل آید؟» ابواسحاق گفت «از بعد رنج بسیار و تکلف، سالی بیست هزار درهم به حاصل آید». امیر اسماعیل فرمود احمد بن محمد لیث را که «این موضع تو بگیر و ابوالحسن عارض را بگوی تا

۱. صورتی از کهن‌دژ.

هر سال بیست هزار درم به وی دهد». بدین سبب این ضیاع از دست وی بیرون رفت و بیش به دست او باز نیامد (نرشخی، ۱۵-۱۶).

املاک این ابواسحاق ابراهیم در شهر بخارا بود و امیری همچون اسماعیل سامانی می‌توانست به چشم نادرستی حساب را ببیند؛ که بخارا خود تختگاه سامانیان بود. ابواسحاق عایدی خود را بسیار کمتر از آنچه بود می‌نمود و در واقع ملکش را ویران نشان می‌داد. امیر اسماعیل آن باغ‌ها را از او گرفت و به دیگری داد و سپرد تا عایدی مدعای او را از خزانه به او بپردازند. پیداست که معنای این دست به دست کردن ملک آن است که مالیات حقیقی آن املاک بیش از درآمد ادعایی ابوالحسن بوده است. از همین نمونه برمی‌آید گسیل داشتن آن بازرسان امین و کارآگاه برای سرکشی به املاک قلمروهای گسترده تا چه حد گریزناپذیر بوده است. شاهد دیگر این‌گونه ویرانه‌نمایی در تاریخ قم آمده است. نویسنده تاریخ قم، که در بیان وضع خراج در شهرهای ایران متنی کم‌نظیر است، از کسانی در این شهر یاد کرده که به «کسر خراج» معروف و مشهور بوده‌اند و به هزار نیرنگ از بار خراج شانه خالی می‌کردند.^۱

تا غایت که به سبب طمع ایشان در کسر خراج و کم‌گردانیدن آن، فرزندان خود را تحریض می‌دادند در حالت خردی و چیره می‌گردانیدند بر کسر خراج و می‌آموزانیدند، چنان‌چه مردم مرغان شکاری را در حالت خردی در طلب صید چیره گردانند و برآغلانند. و به من چنین رسانیدند از بعضی از ایشان که شاخه‌های کوچک‌تر از درخت می‌گرفتند و پسران خرد خود را بر روی خود در می‌انداختند و بدان چوب‌ها ایشان را می‌زدند و در زبان ایشان می‌نهادند که بگویند «اللّٰه اللّٰه ایها الأستاذ تأمل حالی فقد وقع الیرقان علی غلّتی فافسدها و وقع الدود علی قطنی فأکله و احتاج الجراد و القمل سایر ما بقی». یعنی اللّٰه ای استاد اندیشه کن در حال من. به حقیقت زنگار در غلّه من افتاد و آن را تباه گردانید و کرم واقع شد در پنبه‌زار من و آن را بخورد و آنچه باقی ماند ملخ به کلی بخورد. کودک در زیر چوب این کلمات تکرار می‌کرد و باز می‌گفت تا

۱. در باره این فراریان خراج حکایات غربی هم گفته‌اند؛ از جمله اینکه یکی از ایشان را، که می‌نالید که تنگ‌دستم و هیچ ندارم، سرنگون آویختند. از جیبش آن اندازه دینار در افتاد که زیاده از خراج او بود. یا اینکه یکی از عمال دیوان در نهران به یکی از ایشان مبلغ خراج را داد تا به ظاهر از مال خود خراجش را بپردازد و دیگران را به پیروی بخواند. روز موعود که شد همین مال را هم نداد و گفت «مرا مهمی پیش آمد، در آن صرف کردم و خرج نمودم» (حسن بن محمد بن حسن قمی، ۱۶۱-۱۶۲).

خراج، ویرانی، آبادانی.../۳۴۱

آن‌گاه که یاد می‌گرفت چنان‌چه به وقت حاجت بدان مستظهر می‌شد (حسن بن محمد بن حسن قمی، ۱۶۲-۱۶۳).

خراج مانع ویرانی

از دیگر عرصه‌های پیوند خراج و ویرانی این بود که خراج می‌توانست ضامن آبادانی یا سبب ویرانی شود. در واقع رابطه خراج و آبادی و ویرانی دوطرفه بود: آبادانی بر خراج اثر داشت و خراج در آبادانی. در مقام نظر، نظام خراج از دو راه می‌توانست مانع ویرانی و باعث آبادانی شود: یکی ایجابی بود و دیگر سلبی. وجه ایجابی‌اش آن بود که بر زمین ویران خراج ببندند تا مردم به سبب تعهد مالیاتی آبادش کنند. اما وجه سلبی آن بود که از ویرانه‌هایی که آباد می‌شد مدتی خراج نگیرند تا مردم به آبادکردن برآیند. در متون کهن شواهدی از اعمال هر دو سیاست به چشم می‌آید.

گویا دست‌کم گاهی نفس تعهد به پرداخت خراج سبب آبادی زمین‌های ویران می‌شد و برداشتن خراج مردم را به تن‌آسانی می‌انداخت و ویرانی می‌آورد. این نکته در تاریخ قم (۱۸۷) چنین آمده است:

و جعفر بن یحیی برمکی گوید که خراج ستون ملک است و بهرام جور ملک پنج سال از رعیت خود خراج برداشت تا به سبب مشغول شدن به لهو و لعب و شادی، عمارات به خرابی مبدل شدند. پس بهرام ایشان را الزام و تکلیف کرد به خراج بایر و معمور، تا بایر را بدان سبب معمور گردانیدند و ارتفاع آن بر ارتفاع آبادان زیاده گشت.

بر اساس این حکایت خوش‌بینانه و کم‌ویش ساده‌دلانه، تعهد به پرداخت خراج سبب می‌شد مردم زمین‌های آباد را آباد نگاه دارند و وقتی شاه به صرافت در می‌یافت زمین‌های بیشتری آباد تواند بود، مردم را با خراج بستن به زمین‌های بایر، به آباد کردن بر می‌انگیخت. مردم برای آنکه بتوانند از عهده خراج تازه بر آیند ناچار در آبادانی می‌کوشیدند. شاید جایی خراج بستن توانسته باشد سبب آبادی شود و این عقلاً ناشدنی نیست، اما بسیار دور می‌نماید. شاهدی مانند این هم دیگر در متون به چشم نیامده است و این شاهد نادر است. به ذهن نزدیک‌تر این است که تعهد به پرداخت خراج انگیزه‌ای باشد برای آباد نگاه داشتن آبادی‌ها.

آنچه بیشتر در متون حاضر است و می‌توان آن را در پایه سرنمون‌های اصلاحات حکومتی در تاریخ ایران به حساب آورد این است که حاکمان عادل و خوشنام برای

تشویق مردم به آبادان کردن زمین‌های بایر و ویران دست‌کم چند سالی زمین‌های آبادانی‌گرفته را از خراج معاف می‌کردند. این کاری بود که ایلخان مغول، غازان‌خان (حک ۶۹۵-۷۰۳)، کرد. پس از تاخت‌وتاز و یغمای مغول، دستگاه ایلخانان در دوره غازان‌خان به این نتیجه رسید که باید کشور را باز آباد کرد. از نوشته خواجه رشیدالدین فضل‌الله بر می‌آید که انگیزه اصلی هم نگرانی از منابع درآمد حکومت بوده است. غازان‌خان خطبه‌ای کرد و قوانین تازه را با دیوانیان در میان گذاشت. پس اصولی وضع شد و یرلیغ‌ها و شرط‌نامه‌ها نوشته شد و مجازات‌ها برای قانون‌شکنان معین شد تا آبادانی کشور تضمین شود. این قوانین مفصل، که از تأسیس چاپارخانه در راه‌ها و ساخت حمام در روستاها تا منع زورگیری و تعیین کابین کلان برای عروس را در بر می‌گرفت، به اصلاحات غازانی مشهور شد. کمتر پیش آمده که اصلاحاتی در تاریخ ایران این چنین شهرت یابد و این چنین در تاریخ‌نامه‌ها انعکاس یابد. نتیجه این اصلاحات آن بود که

در شهرها که خراب بود و از ده خانه پنج مسکون نه، و آن را با وجود آنکه معمور بود خراب می‌کردند، این زمان، به یمن شامل او، هر سال در هر شهری زیادت از هزار خانه می‌سازند و خانه‌ای را که قیمت صد دینار بود این زمان هزار دینار می‌ارزد (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۳۵۱).

بخش اصلی این اصلاحات به آبادی زمین‌های ویران ناظر بود. هرکه زمین ویران را آباد می‌کرد مالک آن به شمار می‌آمد. پس از او، زمین به فرزندانش می‌رسید و حق فروش آن را هم داشت. این قانون با قواعد عمومی نظام مالکیت و آبادانی زمین‌های موات در اسلام هم می‌خواند (نک: حسینی آهق، «خراج»). اما راهکار اصلی غازان‌خان در آبادان کردن زمین‌های ویران معاف کردن آنها از خراج بود؛ تا موعدی مشخص. در نظام‌نامه مفصل اصلاحات غازانی، این موعده مشخص به میزان دشواری آباد کردن زمین و دسترسی به آب وابسته بود. بر این اساس، زمین‌ها را سه دسته کردند. اگر آب و جوی فراهم بود، در سال نخست آبادانی هیچ به دیوان نمی‌دادند و در سال دوم دو دانگ می‌دادند و در سال سوم چهاردانگ و نیم. خراج معمول از سال چهارم برقرار می‌شد. اگر زمین با سعی «متوسط» و «کم‌مئونت» آباد می‌شد، در سال اول هیچ نمی‌دادند. در سال دوم یک سوم و در سال سوم چهاردانگ خراج را به دیوان می‌دادند. قسم سوم آن بود که «عمارت آن دشوار باشد و نهر آن را بند باید بست و کهریزش خراب بود». این

خراج، ویرانی، آبادانی.../۳۴۳

زمین‌ها سال نخست معاف بود. سال دوم یک‌سوم و سال سوم نیم خراج را می‌پرداختند (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۳۵۳-۳۵۴).

خواجه رشیدالدین فضل‌الله این احکام تازه را به روشن‌بینی و بی‌طرفی و رأی صائب و حسن تدبیر او نسبت داده و ذکر خطابه‌ی غازان و ابلاغ این فرمان تازه را این‌گونه به پایان رسانده است:

تمامت حاضران از این فکر صائب و سخنان لطیف متعجب و متحیر بماندند و جمله بعد از ثنا و آفرین گفتند که مهتر از این اندیشه و مفیدتر از این فکر در عالم کس نکرده و پدران تو خرابی کردند و تو آبادانی کنی (همو، ۳۵۲).

آشکار است که این نظام تازه، به‌ویژه پس از ویرانگری‌های پدران ایلخان جوان و تاخت‌وتاز مغول نسیمی خوش بود که بر کشور می‌وزید، اما برگزیدن این راه و رسم در ایران بی‌سابقه هم نبود. چنان‌که پیش‌تر آمد، در ترجمه‌ی پارسی تاریخ‌نامه‌ی طبری (۲۶۲/۱) که حدود سیصد سال پیش از تاریخ مبارک‌غازانی نوشته شده، خطابه‌ای مشابه را به منوچهر پیشدادی، پادشاه اسطوره‌ای ایران، منتسب کرده‌اند. منوچهر در این خطابه از معافیت هم فراتر می‌رود و به کارداران کشور توصیه می‌کند اسباب آبادانی زمین‌های ویران را از خزانه به مردم وام دهند و آن را پس از آبادی به مرور بازستانند.

هر آنجا که اندر جهان آبادانی باید کردن، از آن چیزها که نفقه از بیت‌المال بُوَد زود بدهید و آبادانی کنید... و به وقت ارتفاع آن وام را از غله‌ها باز ستانید و اگر آن وام به یک‌سال نتواند دادن به دو سال و سه سال از ایشان باز ستانید، هر سالی چهاریکی یا سه‌یکی یا نیمی، چندان که بر ایشان پدید نیاید و حال ایشان تباه نشود.

از اجزا و سرنخ‌های موجود در خطبه‌ی منوچهر چنین بر می‌آید که اعمال این‌گونه معافیت بر زمین‌هایی که تازه آباد می‌شد از قوانین رایج در نظام حقوقی ایران بوده است؛ هرچند در هیچ متنی به تفصیل تاریخ مبارک‌غازانی به این موضوع نپرداخته‌اند. پیداست شرط لازم اجرای این قانون ثبات حکومت و «احساس ثبات» در حاکمان است. اگر حکومت ثباتی در خود می‌دید به امید عایدی چند سال آینده از خراج نقد می‌گذشت و رعیت را به حال خود می‌گذاشت تا آبادی پا بگیرد.

خراج ویرانگر

آنچه آمد روی دادگرانه ماجراست، اما گویا بیشتر روی بیدادگرانه اش به تاریخ ایران بوده است. آنچه بیشتر پیش می‌آمد آن بود که خراج تازه بایر را که آباد نمی‌کرد هیچ، آبادی‌ها را هم به ویرانی می‌کشید. این صورت از رابطه علی خراج و ویرانی، که بازتاب و نمونه‌ای است از نظام‌های ظالمانه حاکم بر کشور، در حافظه فرهنگ ایرانی حاضرتر است. هنگامی که اوضاع درآمد حکومت متزلزل بود، که کم هم پیش نمی‌آمد، بر مالیات می‌افزودند. خبری هم از مهلت چندساله نبود. طلب خراج و مالیات بیشتر با وضع آبادی و ویرانی آبادی‌های نمی‌خواند. گاهی بار مالیات چنان بر مردم سنگین می‌شد که زمین‌داران زمین‌های خود را می‌فروختند و دهقانان عطای خرده عایدی کشت و کار را به لقای عاملان و مستوفیان و خراج‌گزار می‌بخشیدند. زمین را رها می‌کردند و می‌رفتند (نک: لمتون، ۸۷). این‌گونه بود که کار املاک آباد هم به ویرانی می‌کشید. در سیاست‌نامه منسوب به خواجه نظام‌الملک آن‌چنان از این موضوع سخن گفته‌اند که گویا هر جا نشانی از ویرانی و پراگندگی رعیت هست باید پیش از هر چیز جست که آیا مُقطع و عامل جفایی در کار خراج کرده‌اند یا نه. «مقطع» کسی است که پادشاه زمین را به اقطاع به او سپرده و خراج ملک به او می‌رسد و «عامل» مأمور خراج‌گیری است. به گفته نظام‌الملک «جهان» به همین سبب ویران می‌شود و حاکم باید کسانی از خواص را به نظارت کار ایشان بفرستد:

اگر از ناحیتی و رعیتی نشان بیرانی و پراکندگی دهند ... ناگاه یکی را از خواص که کسی را گمان نیوفتد که او را به چه شغل فرستند نامزد باید کرد و به بهانه‌ای آنجا فرستاد تا یک ماهی در آن ناحیت بگردد و حال شهر و روستا و آبادانی و بیرانی ببیند و از هر کس آنچه می‌گویند در معنی مُقطع و عامل بشنود و خبر حقیقت باز آرد که گماشتگان عذر و بهانه این می‌آورند که «ما را خصمان‌اند. سخن ایشان نباید شنید که دلیر می‌گردند و هر چه خواهند می‌کنند و می‌گویند.» و گویندگان و معتمدان، به سبب آنکه تا صورت نبندد پادشاه و مقطع را که ایشان صاحب‌غرض‌اند، نصیحت باز می‌گیرند و جهان بدین سبب ویران می‌شود و رعیت درویش و آواره می‌گردند و مال‌ها به ناحق سته می‌شود (نظام‌الملک، ۱۷۷).

این قانون عمومی در دوره‌هایی مصادیق آشکار می‌یافت. نمونه‌اش اینکه به گواهی متنی ازدست‌رفته در تاریخ همدان، که پاره‌هایی از آن در تاریخ قم آمده، در دوره

هارون الرشید، همدان، که ولایتی آباد و پرمایه به شمار می‌آمد، به همین سبب به ویرانی افتاده بود.

ابوعلی کاتب در کتاب همدان در حدیثی طویل یاد کرده است که چون رشید به همدان می‌گذشت، چون بر پشته‌ای برآمد که بر ضیعت‌های همدان و مواضع آن مشرف بود، هیچ عمارتی ظاهر ندید و هیچ‌کسی که به عمارت و زراعت مشغول باشد. آن را بدان ناپسندیده یافت و از خرابی پرسید. او را گفتند که خرابی این در ایام عامل شدن [فلان] و پیش از او و پس از او بوده. رشید گفت مردی از اهل این کوره پیش من حاضر گردانید. قاسم بن حکم را به حضرت او آوردند و این قاسم به همدان متولی شغل قضا بود. رشید گفت از چه سبب این شهر شما خراب شده است و خراب‌کننده آن که بوده است؟ قاسم گفت عاملان شریر این شهر را خراب گردانیدند به سبب زیادتی مال و خراج. رشید گفت از جمله مال که بر اهل این شهر تعیین شده است که بدهند، و آن شش هزار هزار درهم است، هزار هزار درهم بدیشان بخشیدم. قاسم گفت بدین قدر حال ایشان به صلاح نمی‌آید. رشید گفت دوهزار هزار درهم بخشیدم و وضع کردم. قاسم گفت بدین قدر حال ایشان به صلاح مبدل نمی‌شود. رشید گفت سه هزار هزار درهم کم کردم. قاسم گفت می‌کن که این قدر مال که از ایشان کم فرمودی ایشان به پای بایستند و رمقی در ایشان آید. به شرط آنکه امیرالمؤمنین یکی را اختیار کند تا این مال به قسط و نصیب و سویت و عدالت قسمت کند تا قویان بر ضعیفان ستم نکنند و این مال که امیرالمؤمنین بخشیده است از برای خود اختیار نکنند و مملکت همچنان خراب بماند (حسن بن محمد بن حسن قمی، ۱۸۹).

رشید به اصرار قاضی همدان یک‌سوم خراج را بخشید تا مردم بر سر آبادانی باز گردند. البته باز لازم بود کسی را به نظارت بگمارند تا این معافیت را هم به تساوی میان رعیت بخش کنند. این ترس از خرابی و نقصان خراج باز هم باعث اصلاحاتی در نظام مالیاتی شد. تا آغاز دوره دیلمیان نظام خراج در قم چنان بود که خراج را نه از تک‌تک املاک که از مجموعه خراج‌گزاران می‌گرفتند و پرداخت مبلغ ثابت خراج شهر بر عهده همه اهل قم بود. نتیجه این رسم آن بود که اگر زمینی به ویرانی می‌افتاد یا نقصانی در محصولش حاصل می‌شد، خراجش را از مجموع خراج نمی‌کاستند و بر دیگر خراج‌گزاران بخش می‌کردند. از اصلاحات صاحب‌بن عباد، وزیر خوشنام آل بویه، تغییر همین نظام بود. به گواهی تاریخ قم آنچه وزیر دیلمی را به اصلاح این رسم برانگیخت هراس از خلل یافتن رسم خراج و خرابی شهر بود.

فرمود که چون هر عامل که به قم آید و خراج دیگران که در ادای آن عاجز شوند بر سایر ارباب خراج حوالت نماید، بدان رسد و بدان کشد که همه عاجز و مضطر و درویش و بدحال گردند و خراج به کلی خلل پذیرد و شهر خراب گردد... پس مردم از این زحمت و بلا و ظلم خلاص یافتند و ایمن شدند از زیادتی و افزونی که عاملان بعد از آن بر ضریبه خراج ایشان زیاده کنند (همو، ۱۴۳-۱۴۴).

در نامه‌ای رسمی از دوره سلطان سنجر در سده ششم، که در عتبه الکتبه (۱۴۴) ضبط شده است، یکی از بزرگان خراسان، که گویا رئیس جَوین است، خطاب به یکی از وزرای سنجر، از ترس ویران شدن این ولایت آباد سخن می‌گوید. سعدالدین نامی که خود نام نیکی هم داشته مستوفی این ناحیه شده و به فرمان دیوان اعلی توفیر یا مالیات افزوده‌ای از مردم جَوین گرفته است. دست مردم خالی شده و رئیس ناحیه از این ترسان است که اگر مالیات تازه‌ای بر ولایت ببندند مردم ندار از ترس فرار را بر قرار ترجیح دهند و ولایت از رعیت خالی شود و به ویرانی افتد.

اکنون ترسانند از آنکه اگر والعیاذ بالله حوالتی دیگر باشد و اجل سعدالدین به اضطراب از وجوه ساختن برگشت و، از آنجا که هیچ چیز نیست، مال طلبند، یکبارگی دمار از این ناحیت بر آرند و نشاید چنین ناحیتی شایسته رعیت مبارک‌ترت به اندیشه‌ای مختصر خراب گردد.

این اوضاع روزگار سلجوقی در دوره مغولان، دست‌کم تا آغاز اصلاحات غازانی، بدتر هم شد. مواجب سپاهیان را به خراج آبادی‌ها حواله می‌دادند و سپاهیان برات‌به‌دست خود برای ستاندن خراج به ولایات می‌تاختند. مملکت عرصه جولان مالیات‌بگیران شده بود و از رعیت خالی. خواجه رشیدالدین فضل‌الله در بیان مقدمات اصلاحات غازانی و بیدادی مُحَصِّلان و خراج‌ستانان، که این اصلاحات را واجب ساخت، آورده است: «در بعضی ولایات چندان محصل و غلامان و سرهنگان ایشان می‌بودند که به حقیقت به هر یک رعیت دو از ایشان بودند» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۲۵۱). به‌ازای هر یک رعیت دو تن خراج‌بگیر. این شکارچیان خراج اگر مال و غله‌ای نمی‌یافتند، غارت و خرابی می‌کردند و «باغی که به زیادت از ده سال به صد هزار زحمت معمور گردانیده بودند به یک روز خراب می‌کردند» (همو، ۲۵۰). این‌گونه بود که مردم از آبادی خود فراری می‌شدند.

خراج، ویرانی، آبادانی.../۳۴۷

در ولایات یزد چنان شده بود که اگر کسی در تمامت دیه‌های آنجا می‌گردید قطعاً یک آفریده را نمی‌دید که با وی سخن گوید یا حال راه بیرسد و معدودی چند که مانده بودند دیدبانی معین داشتند. چون از دور یکی را بدیدی، اعلام کردی. جمله در کهریزها و میان ریگ پنهان شدنند (همو، ۲۴۹).

هر غریبه‌ای که در راه می‌آمد بی‌گمان به گرفتن خراج آمده بود؛ دیدبان را بدین سبب گماشته بودند تا مردم بتوانند از چشم محصلان پنهان شوند. در سال ۶۹۱ یکی از مالکان بزرگ یزد

به دیهی رفت که آن را فیروزآباد گویند، از معظمت دیه‌های آنجا، تا باشد که از ارتفاع ملکی که داشت چیزی تواند ستد. و هرچند سعی نموده در سه شبانه‌روز هیچ آفریده از کدخدایان را به دست نتوانست آورد. و هفده مُحصل صاحب‌برات و حوالت در میان دیه نشسته بودند و دشت‌بانی و دورعیت را از صحرا گرفته بودند و به دیه آورده و به ریسمان در آویخته می‌زدند تا دیگران را به دست آرند و مأکولی جهت ایشان حاصل کنند و قطعاً میسر نشد و مجموع آن محصلان و اتباع را علفه و علفه و شراب و شاهد بایستی. از این معانی قیاس توان کرد که دیگر انواع ظلم چگونه بوده باشد (همو، ۲۵۱).

نمی‌دانیم پس از اصلاحات غازان تا چند سال اوضاع به سامان بود. اما از گزارشی که وصاف‌الحضره از سال ۷۱۸ آورده، پانزده سال پس از مرگ غازان، پیداست در این زمان اوضاع چندان تفاوتی با دوران پیش از اصلاحات نداشته است؛ چه بسا بدتر هم بوده. در این سال در فارس حاصل رنج رعیت را «یکجا به عوض خراج» و عناوین گوناگون دیگر گرفتند. وصاف‌الحضره خود از مالکان فارس بود و میزان خراج فیروزآباد را خود تعیین کرده بود و از اوضاع آنجا خبر دقیق داشت. به گفته او، بالاتر از همه بی‌رسمی‌ها آن بود که بر زمین‌هایی که خراج آنها مشروط به وجود محصول بود هم خراج بستند و پانزده هزار دینار به عنوان خراج زمین‌های بایر از مردم ستاندند. گویا عاملان در پی آن بوده‌اند که با سندسازی این اقدامات را قانونی هم جلوه دهند؛ زیرا سخن از مسآحانی «بادپیمای دروغ‌آرای» به میان آمده که نه خیرگی داشته‌اند و نه عقل و دین. حاصل این بود که در سال بعد، سی‌وسه موضع از بهترین مواضع خراجی از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارپا در آن حدود نماند. وصاف در پایان این گزارش افزوده که با این حال فیروزآباد از دیگر صفحات فارس آبادان‌تر است (وصاف‌الحضره،

۳۶۱-۳۶۲). گویا از پس دوره‌هایی کوتاه از اصلاحات، صورت ویرانگر خراج به جای خود باز می‌گشت.

نتیجه

نظام خراج از پایه‌های اداره مملکت بود و نسبتی مستقیم با آبادانی و ویرانی داشت؛ نسبتی دوطرفه. میزان آبادی و ویرانی بر خراج و عایدات حکومت اثر داشت و شیوه خراج‌ستانی عامل آبادی و ویرانی بود. گذشته از جزئیات و نمونه‌های گوناگون پیوند مقوله خراج و ویرانی، گویا همچنان عمومی‌ترین اصل همان بود که زمین ویران از خراج معاف است؛ هرچند شاید در نمونه‌های نادر برای تشویق و تحریض مردم به آباد کردن زمین‌های بایر به این زمین‌ها هم خراج بسته باشند. گویا همین نمونه‌ها و البته رواج رویه‌های ظالمانه است که لمتون (۹۰) را به این داوری رسانده که «در اینکه زمین‌های بایر مشمول خراج شده بود یا نه اختلاف عقیده وجود دارد». هر جا سخن از اصلاحی کلان و دادگرانه است سخن از معافیت ویرانه و بایر از خراج به میان می‌آید؛ آن‌چنان‌که در باره شیوه کشورداری اردشیر و انوشیروان و صاحب‌عباد و غازان چنین بود. گویا در گذر زمان رویه‌های منصفانه رنگ می‌باخت و کار به دست مَقْطَعان و عاملان کوتاه‌نظر می‌افتاد که زر را به بهای ویران‌تر کردن ویرانه‌ها هم می‌ستاندند و مردم را از زمین‌هایی می‌رانند که هرچند بایر بود امید آبادی داشت. اما اصل معافیت ویرانه از خراج، دست‌کم در مقام نظر، چنان قدرتمند بود و چنان در سراسر تاریخ ایران حضور داشت که در ذهنیت ایرانیان و خاطره فرهنگی ایرانیان جایی استوار یافت و مثل شد. «کم رای خراج آید شه را به خراب اندر» (سنایی، ۸۸۹، غزل ۱۵۵). دوگانه خراج و ویرانی هم، مانند بسیاری پدیده‌های دیگر که در ذهن ایرانیان خانه کرده‌اند، به ادبیات متصوفه راه یافته و در قالب یکی از استعاره‌های اساسی این زبان بارها بیان شده است. در صورتی معمول از کاربرد این استعاره، به استقبال خرابی دل رفته‌اند و معافیت از خراج را پاداش این ویرانی دانسته‌اند؛ آن‌چنان‌که مولوی گفته است: «خرابم کن ای جان که از شهر ویران/ خراجی نجوید نه دیوان نه سلطان» (مولوی، ۶۳۲، غزل ۲۰۸۸).^۱

از مجموعه شواهدی که آمد، اهمیت نظام خراج در دایره نظام‌های مؤثر بر آبادانی و معماری و اثر آن بر ذهنیت مردمان آشکار است. این نکته هم روشن است که از متون

۱. نگارنده جایی دیگر مفصل‌تر به استعاره خراج و ویرانی در زبان متصوفه پرداخته است.

خراج، ویرانی، آبادانی.../۳۴۹

گاه به ظاهر نامرتبط با این موضوع چه اخباری می‌توان به دست آورد. اما توجه به جزئیات اجرایی رابطه خراج و آبادانی و ویرانی اخبار بیشتری هم در بر دارد. در دل پاره‌های نقل شده از متون، سرخ‌هایی از مسائلی فنی چون مساحی، تشخیص آبادی از ویرانی و خبرگی در این کار، شناخت امکانات اساسی آبادی‌ها نظیر منابع آب و جنس خاک، و کیفیت زیرساخت‌هایی مانند کاریزها و بندها به چشم می‌آید. این سرخ‌ها، در عین اختصار، پرتوی به این عرصه می‌فکند و برای پژوهش‌های بعدی در این موضوع راهگشا تواند بود افزون بر اینها، گذری بر تاریخ خراج نشان می‌دهد نظام خراج بر مسائلی چون حجم ساخت‌وساز و قیمت بناها هم اثر داشته است؛ آن‌چنان‌که در سخن گردیزی، پس از اصلاحات محمد بن محمود «نرخ‌ها ارزان شد» یا به گفته خواجه رشیدالدین فضل‌الله پس از اصلاحات خراج، «هر سال در هر شهری زیادت از هزار خانه می‌سازند و خانه‌ای را که قیمت صد دینار بود این زمان هزار دینار می‌ارزد» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۳۵۱). از این رو خراج را باید از نظام‌های حقوقی بسیار مؤثر در منظومه آبادانی تلقی کرد و منابع ناظر بر خراج را، به جستجوی اخبار تاریخ معماری، از نو خواند.

منابع

- ابریشم‌کار، صدیقه و دیگران. (۱۳۹۳ش). «خراج». دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم. (۱۴۱۷ق). ادب الکاتب. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- اعتمادالسلطنه. (۱۳۷۴ش). المآثر و الآثار، در چهل سال تاریخ ایران، ج ۱. تصحیح ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- حسن بن محمد بن حسن قمی [بی‌تا]. تاریخ قم. تصحیح جلال‌الدین تهرانی. تهران: توس.
- حسینی آهق، مریم. (۱۳۹۳ش). «خراج». دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۳ش). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی. (۱۹۴۰م). تاریخ مبارک غزانی. چاپ کارل یان. هرتفورد: ستفن اوستین.

۳۵۰ / تاریخ علم، دوره ۱۸، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

- سنایی، ابوالمجد مجدود آدم. (۱۳۴۱ش). دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی. چاپ مدرس رضوی. [بی جا] کتابخانه ابن سینا.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۸ش). تاریخنامه طبری. گردانیده منسوب به بلعمی. تصحیح محمد روشن. تهران: سروش.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۱۷ش). نصیحة الملوك. چاپ جلال‌الدین همایی. تهران: کتابخانه طهران.
- فردوسی. (۱۳۸۶ش). شاهنامه. چاپ جلال خالقی مطلق. تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۸۴ش). زین‌الاحبار. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: اساطیر.
- لمتون، آن‌کاترین. (۱۳۷۷ش). مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- منتخب‌الدین بدیع اتابک جوینی. (۱۳۲۹ش). عتبة الکتبة. مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر. به اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: شرکت سهامی چاپ.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۵ش). کلیات شمس یا دیوان کبیر. چاپ بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳ش). تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.
- نظام‌الملک، ابوعلی حسن. (۱۳۴۷ش). سیرالملوک (سیاست‌نامه). چاپ هیوبرت دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- وصاف‌الحضرة، شرف‌الدین عبدالله وصاف شیرازی. (۱۳۴۶ش). تحریر تاریخ وصاف. تحریر عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.